

«بررسی مشابهت‌های بوف کور صادق هدایت و جزء از کل استیو تولتز»

ناصر شیری زاده^۱

چکیده

مطالعات تطبیقی یکی از شاخه‌های پژوهش در متون ادبی است. از این طریق می‌توان ارتباط آثار ادبی ملل و زبان‌های مختلف را سنجید و مشابهت‌ها و تأثیرات احتمالی آن‌ها از یکدیگر را روشن ساخت. جزء از کل اثر استیو تولتز نویسنده استرالیایی و بوف کور صادق هدایت آثاری هستند که آن‌ها را می‌توان در زمره آثار مدرن جای داد. نکته‌ی قابل تأمل شباهت‌های بسیار نزدیک برخی تصاویر و مضامین این دو اثر است. شباهت‌های موجود را می‌توان در سه حیطه‌ی ادبی، فکری و محتوایی بررسی نمود. فضای وهم‌آلود، هراس از مرگ، یأس و ناامیدی و مواردی از این دست مهم‌ترین وجوه شباهت این دو رمان است.

کلیدواژه: بوف کور، جزء از کل، مطالعات تطبیقی، صادق هدایت، استیو تولتز.

مقدمه و بیان مسئله

۱. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی Naser60khat@gmail.com

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

ادبیات تطبیقی دلالت مفهومی و تاریخی دارد و موضوع تحقیق در این علم عبارت است از: پژوهش در موارد تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف، یافتن پیوندهای پیچیده و متعدد ادب در گذشته و حال و... (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۳۲) می‌توان گفت مطالعه‌ی تطبیقی ادبیات بیانگر انتقال پدیده‌های ادبی از یک ملت به ادبیات سایر ملتهاست. این انتقال و جابه‌جایی گاه در حوزه‌ی واژگان و موضوعات است و گاه در تصاویر و قالب‌های مختلف بیانی خودنمایی می‌کند. از این رو تحقیقات تطبیقی به بررسی روابط تاریخی ادبیات ملی با ادبیات دیگر زبان‌ها، کشف پیوندهای پیچیده بین آن‌ها و تبیین نقش و اثرگذاری هر کدام از آن‌ها از نظر زیبایی، هنری، معنوی، محتوایی و... می‌پردازد (آسمند جونقانی، ۱۳۸۸: ۳۶ و ۳۵). بدین ترتیب تحقیقات تطبیقی موجب شناخت ارتباطات فرهنگی و برقراری دوستی و صلح میان ملل می‌شود. از طرف دیگر صرف وجود تشابه و تقارب میان دو اثر ادبی نمی‌تواند مجوز بررسی «تطبیقی» را فراهم سازد (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۳۶). از سوی دیگر، هر نویسنده و هنرمند در هر پایه از نبوغ و استعداد ذاتی که باشد، می‌تواند از آثار دیگران الهام بگیرد و آن‌ها را در قالب بیانی و هنری خود درآورده و برحسب توان هنری خویش بیرواند (همان: ۴۳).

با این توضیحات، وجود تشابه در تصاویر و تعابیر دو اثر گام و انگیزه‌ی نخست پژوهشگران و منتقدان ادبی در بررسی تطبیقی متون است و کشف و ارائه‌ی دلایل علمی و شواهد تاریخی را می‌توان گام دوم دانست. از همین رو، پژوهش حاضر جانب احتیاط را رعایت کرده و از کاربرد اصطلاح «تطبیقی» عجلتا پرهیز می‌کند. آنچه ماهیت پژوهش حاضر را شکل می‌دهد، شباهت‌های قابل تأمل و درخور توجه میان بوف کور و جزء از کل است.

بوف کور داستانی است سوررئالیستی. در آثار سوررئالیستی مطالب و وقایعی که در ورای واقعیات و حقایق متعارفند مطرح می‌شود، منشاء این مطالب - توهمات یا واقعیاتی دیگرگونه - ضمیر ناخودآگاه یا به زبان غیرفنی، روح است (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۳). صادق هدایت بوف کور را در سال ۱۳۰۹ نوشت و در سال ۱۳۱۵ در بمبئی چاپ کرد. داستان در دو بخش نوشته شده و روایت داستان بین رویا و واقعیت در حرکت است. داستان با یک رویای ناخواسته در غروب شروع می‌شود و با استفاده از روش‌های داستان‌نویسی مدرن مانند جریان سیال ذهن، بازگشت به عقب و شکستن زمان روایت می‌شود (طاوسی، ۱۳۹۲: ۱۶۹).

جزء از کل نخستین اثر نویسنده‌ی استرالیایی، استیو تولتز، است که مرگ محوری‌ترین موضوع و مضمون آن را شکل می‌دهد. داستان از زبان جسیپر روایت می‌شود و ابتدا زندگی پدرش، مارتین، و عمویش، تری، را به تصویر می‌کشد. این دو برادر تفاوت‌های بسیاری با هم دارند. پدر جسیپر طی داستان به منفورترین شخص استرالیا و عمومی او با وجود شرارت‌های بسیار به محبوب‌ترین فرد در کشور تبدیل می‌شوند. حوادث به‌ظاهر ساده در دوران کودکی و نوجوانی به شکل‌گیری و پررنگ شدن این تفاوت‌ها دامن می‌زند. مارتین فردی انزواطلب، افسرده و مایوس است که همواره در سایه‌ی شهرت برادر خود جایی برای عرض اندام نمی‌بیند؛ حتی تصمیمات موجه و سازنده‌ای که در بزرگسالی می‌گیرد به‌جای کسب جایگاه و شأن اجتماعی، برای وی نکبت و بی‌آبرویی به بار می‌آورند.

روایت مدرن در این اثر موجب می‌شود خواننده با صحنه‌ها، حوادث و تجربیات غافلگیرکننده روبه‌رو شده و نتواند آن را در شکل کلیتی مختصر معرفی کند.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

به هر تقدیر آنچه در بررسی این دو اثر خودنمایی می‌کند، شباهت‌های بسیار زیاد در عناصر داستان، روایت، تصاویر و... است. نخستین وجه شباهت، آغاز داستان در دو اثر است:

آغاز داستان در بوف کور با جمله‌ی زیر است:

«در زندگی زخم‌هایی هست که مثل خوره روح را آهسته در انزوا می‌خورد و می‌تراشد.» (هدایت، ۱۳۲۰: ۹)

و اکنون عبارت مشابه جمله‌ی بالا در اوایل رمان جزء از کل:

«گذشته توموری بدخیم و لاعلاج است که تا زمان حال خود را می‌گسترده.» (تولتر، ۱۳۹۷: ۲۰)

شباهت‌های این دو اثر را می‌توان در سه حیطة‌ی عمده جای داد: فکری، ادبی، محتوایی.

یافته‌های پژوهش

الف. حیطة‌ی فکری

۱- مرگ

سایه‌ی مرگ بر هر دو داستان سیطره دارد؛ شخصیت‌ها یا در حال مردن هستند یا به شکلی زجرآور زندگی می‌کنند که با مرگ و احتضار هیچ تفاوتی ندارد. **صدای مرگ** از تعبیر مشابه میان این آثار است:

«مرگ آهسته آواز خودش را زمزمه می‌کرد... آوازش مَثا ارتعاش ناله‌ی اره در گوشت تن رخنه می‌کرد، فریاد می‌کشید و ناگهان خفه می‌شد.» (هدایت، ۱۳۲۰: ۱۱۱)

«همیشه توی فیلم‌ها به صحنه‌هایی که آدم‌ها می‌فهمیدن دارن می‌میرن شک داشتم. ولی درسته. مرگ در میزنه. واقعا در میزنه...» (تولتر، ۱۳۹۷: ۶۱۹)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

جدافتادگی شخصیت‌ها از جامعه و زمان موجب شده است که حتی پس از مرگ نیز دیگران را شایسته‌ی همراهی ندانند. این‌ها همان‌گونه که در زندگی عادی تافته‌ای جدا بافته از دنیا بودند؛ پس از مرگ نیز خواهان جدایی و دوری از همه‌کس و همه چیز هستند:

«گاهی دلم می‌خواست بعد از مرگ دست‌های دراز با انگشتان بلند حساسی داشتم تا همه‌ی ذرات تن خودم را به دقت جمع‌آوری می‌کردم... تا ذرات تن من که مال من هستند در تن رجاله‌ها نرود.» (هدایت، ۱۳۲۰: ۹۰)

مارتین در کشتی جان می‌دهد و پیش از مرگ از نگاه‌های سرنشینان اظهار تنفر و ناخوشی کرده و خطاب به پسرش می‌گوید:

«با من بحث نکن. وقتی مردم یه دقیقه هم دلم نمی‌خواد توی این کشتی باشم.» (تولتر، ۱۳۹۷: ۶۱۹)

۲- خرافات

در آثار یادشده، نقد خرافات مشهود است و علی‌الخصوص به مورد مشابهی از باورهای خرافی برمی‌خوریم که مربوط به برطرف کردن بیماری و ناخوشی است:

«چهارشنبه آخر سال رفته بود فالگوش یک کاسه آورده بود که در آن پیاز، برنج و روغن خراب شده بود- گفت این‌ها را به نیت سلامتی من گدایی کرده و همه‌ی این گند و کثافت‌ها را دزدکی به خورد من می‌داد.» (هدایت، ۱۳۲۰: ۸۱)

در مثالی دیگر می‌توان بازتاب باورهای عامیانه و خرافی را در بوف‌کور مشاهده کرد:

«در مقابل هریک از این دیوارها می‌ایستادم، جلو مهتاب سایه‌ام بزرگ و غلیظ به دیوار می‌افتاد ولی بدون سر بود - سایه‌ام سر نداشت - شنیده بودم که اگر سایه‌ی کسی سر نداشته باشد، تا سر سال می‌میرد.» (بوف‌کور، ۱۳۲۰: ۷۴)

باورهای خرافی در جزءازکل نیز قابل پیگیری است:

«آدم‌های اینجا وحشتناک خرافاتی‌ان... من می‌خوام بابات این رو به تمام تنش بماله... این چیه؟»

چربی ذوب شده‌ی غنغب زنی که موقع زایمان مرده... از یه پیرزن توی ده گرفتم. گفت برای سرطان عالییه.» (تولتر، ۱۳۹۷: ۵۶۹)

۳- یأس و تنهایی

فضای غالب بوف‌کور تاریکی و ناامیدی است. انزوای راوی و دورافتادگی از جامعه و خویشتن از مشترکات این دو اثر است؛ همچنان که مارتین شخصیتی طرد شده و مورد طعن و سرزنش است.

«این همان کسی بود که تمام زندگی مرا زهرآلود کرده بود و یا اصلاً زندگی من مستعد بود که زهرآلود بشود و من به‌جز زندگی زهرآلود زندگی دیگری نمی‌توانستم داشته باشم.» (هدایت، ۱۳۲۰: ۲۵)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

«تنها می‌میری، تجربه مختص خودت است، شاید چند تا تماشاگر داشته باشی که دوست داشته باشند، ولی انزوایت از تولد تا مرگ رسوخ‌ناپذیر است.» (تولتز، ۱۳۹۷: ۸۲)

ب. ادبی

تشابهات ادبی در بوف‌کور و جزءازکل را می‌توان در آرایه‌های ادبی، هجو و تصویرسازی‌های بسیار نزدیک به هم طبقه‌بندی کرد:

۱- تشبیه

«هدایت با استفاده از تشبیه و استعاره‌های متعدد در توصیف‌های خود، عامدانه فضایی گروتسکی، تیره، پوچ و هم‌انگیز و رازآمیز ایجاد کرده است.» (اسدی، ۱۳۹۴: ۱۳)

«وارد اطاق شدم دیدم عمومیم رفته و لای در اطاق را مثل دهن مرده باز گذاشته بود.» (هدایت، ۱۳۳۰: ۱۶)

تولتز نیز بارها حالات چهره‌ها، اتفاقات روزمره زندگی، افکار و عقاید و... را به شکلی مضحک و در فضایی رعب‌آور با مشبه‌به‌هایی کریه، مشمئزکننده و بی‌رحمانه همراه کرده است:

«این بار متوجه شدم سه تا از عکس‌ها به قصد بریدن سر یک نفر سلاخی شده‌اند.» (۱۳۹۷: ۲۳)

۲- هجو

هجو یکی از انواع طنز است؛ که معنی سرزنش کردن، بیهوده سخن گفتن، دشنام دادن، نکوهیدن و عیب کسی را برشمردن می‌دهد و معادل آن در ادبیات غرب (satire) است. در هر دو اثر عبارات هجوآمیز به شکل مشخصی به چشم می‌خورد:

«من احتیاجی به دیدن آن‌ها نداشتم چون یکی از آن‌ها نماینده باقی دیگرشان بود: همه‌ی آن‌ها یک دهن بودند که یک مشت روده به دنبال آن آویخته...» (هدایت، ۱۳۳۰: ۶۸)

همانند بوف‌کور، نویسندگان جزء از کل نیز در بهره‌گیری از عنصر هجو اصرار بسیاری دارد. نمونه زیر توصیف مارتین از جسر به هنگام تولد اوست:

«یک بچه! یک بچه‌ی لعنتی! یک دوپای مغز نخودی شکل نیافته پوشک کثیف کن! یک کوتوله‌ی ترسناک بی دندان.» (تولتز، ۱۳۹۷: ۲۴۲)

۳- تصاویر

• نقاشی

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

مهمترین نقطه مشترک میان این دو اثر نقاشی‌هاست. در بوف کور راوی یک نقاش است که مدت‌ها یک نقاشی متحدالشکل می‌کشیده؛ نقاشی دختری که در حال تعارف کردن یک دسته گل نیلوفر به مردی پیر از سمت مخالف جوی است. راوی پس از مرگ زن اثری و باز شدن مجدد چشم‌های جسد، طرحی از چشمان او می‌کشد و آنگاه حس رضایت و سرخوشی به وی دست می‌دهد:

«این موضوع با شیوه‌ی نقاشی مرده‌ی من تناسب مخصوصی داشت... نقاشی از روی مرده. اصلا من نقاش مرده‌ها بودم.» (هدایت، ۱۳۲۰: ۲۷)

شبیه همین شکل از نقاشی را - البته با کمی تفاوت - در رمان جزء از کل می‌بینیم:

«گذاشتم قلم‌مو بر سطحش بلغزد تا ببینم چه دوست دارد بکشد، به نظرم دوست داشت چشم نقاشی کند. چشمانی تهی، چشمانی شبیه آلوی رسیده... یک دقیقه طول کشید تا بفهمم تمام مدت چشمان پدرم را کشیده‌ام... بعد فهمیدم نقاشی همان صورت بود. همانی که در کودکی خواب می‌دیدم. آن صورت شناور جاودانی که تمام عمر دیده بودم. وقتی نقاشی می‌کردم جزئیاتی را به خاطر می‌آوردم که نمی‌دانستم قبلا دیده‌ام.» (تولتز، ۱۳۹۷: ۵۶۸-۵۶۷)

جسپر هیچ‌وقت مادر خود را ندیده است؛ اما تکراری بودن نقاشی‌های این دو نفر در زمان‌های مختلف نکته مهمی است:

«آوردمش بالا تا ببینم زیرش چیست. زیرش هم باز نقاشی همان چهره بود. عجیب بود من فقط یکی کشیده بودم. بعد متوجه شدم. این‌ها را من نکشیده بودم، مادرم کشیده بود.» (همان، ۶۳۷)

• آینه

نگاه کردن به آینه و تغییر و مسخ چهره یکی از بخش‌های جالب توجه در بوف کور است. این مساله در رمان جزء از کل نیز نمود دارد:

«رفتم جلو آینه به صورت خودم دقیق شدم، تصویری که نقش بست به نظرم بیگانه آمد- باور نکردنی و ترسناک بود. عکس من قوی‌تر از خودم شده بود... به نظرم آمد نمی‌توانستم تنها با تصویر خودم در یک اتاق بمانم.» (هدایت، ۱۳۲۰: ۸۵)

«از تخت آمدم پایین و رفتم جلو آینه. به بدتر بود و نه بهتر، ولی فرق کرده بودم. فکر کردم به همین زودی است که دیگر خودم را نشناسم... داشتم به کسی غیر از خودم تبدیل می‌شدم.» (تولتز، ۱۳۹۷: ۵۷۴)

• خنده

خنده‌ی پیرمرد درشکه‌چی، پیرمرد خنزر پنزری، خود راوی و... در بوف کور یکی از موتیف‌هاست. تمامی خنده‌ها یکسان و وحشتناک هستند:

«پیرمرد خنده‌ی دورگه‌ی خشک و زنده‌ای کرد به طوری که موهای تنم راست شد.» (هدایت، ۱۳۲۰: ۳۱)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

شبه همین عبارات در توصیف لبخندی در جزء از کل به چشم میخورد:

«سریع برگشت سمتم و لبخندی زد که راحت می توانست مردی را اخته کند.» (تولتز، ۱۳۹۷:۴۶۷)

• آفتاب

«حرارت آفتاب با هزاران دهن مکنده، عرق تن مرا بیرون می کشید... خورشید مثل چشم تبار، پرتو سوزان خود را از ته آسمان نثار منظره‌ی خاموش و بی جان می کرد.» (هدایت، ۱۳۳۰:۶۹)

«حتی خورشید هم کیفیتی تهدیدآمیز داشت. آفتاب بر سرمان آوار بود. فکر کردم طبیعتاً این قصابی نباید در روز روشن اتفاق بیفتد.» (تولتز، ۱۳۹۷:۵۹۲)

• ستارگان

«از پشت ابر ستاره‌ها مثل حلقه‌ی چشم‌های براقی که از میان خون دلمه شده‌ی سیاه بیرون آمده باشد روی زمین را نگاه می کردند.» (هدایت، ۱۳۳۰:۳۸)

«بالای سرم آسمان مثل مجموعه‌ای شکسته باز می شد. ستاره‌ها مثل دانه‌های عرق برق می زدند.» (تولتز، ۱۳۹۷:۶۱۸)

• حیوانات

در بوف کور تصاویر و تشبیهات حیوانات از کلیت ژانر گوتیکی اثر طبیعت می کند؛ تکرار تصاویر لاشه‌ی گوسفند از این موارد است. همچنین در یکی از تصاویر هنگامی که راوی چمدان حاوی تکه‌های جسد را روی درشکه گذاشته و درشکه‌چی درحال حرکت است، هدایت اسب‌ها را اینگونه توصیف می کند:

«اسب‌ها نفس‌زنان به راه افتادند... دست‌های لاغر آن‌ها مثل دزدی که طبق قانون انگشت‌هایش را بریده و در روغن داغ فرو کرده باشند آهسته بلند و بی صدا روی زمین گذاشته می شد.» (هدایت، ۱۳۳۰:۳۲)

نوع نگاه راوی نسبت به حیوانات در **جزء از کل** نیز همانند **بوف کور** الگویی بی رحمانه، ترسناک و ترحم‌انگیز دارد:

«اطرافم جیرجیرک‌ها سر و صدا می کردند. فکر کردم یکی‌شان را بگیرم و بکنمش توی پیپ و دودش کنم...» (تولتز، ۱۳۹۷:۴۰۹)

• خانه‌ی تاریک

خانه و اتاق یکی از شخصیت‌های کلیدی در دو اثر است. در بوف کور اتاق مانند دیگر عناصر داستان، نمادین است و این ویژگی در پاره‌ای از موارد -نه همواره- در جزء از کل نیز وجود دارد. توصیف خانه و اتاق در هر دو اثر با هم شباهت دارد و فضای غالب آن‌ها تاریکی است:

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

«من در اطاقی که مثل گور بود و در میان تاریکی شب جاودانی که مرا فراگرفته بود و به بدنه‌ی دیوارها فرو رفته بود بایستی یک شب بلند...» (هدایت، ۱۳۲۰: ۲۵)

«نور هیچ منفذی برای ورود به آپارتمان پیدا نمی‌کرد. دیگر نه صبح داشتیم و نه ظهر و نه تغییر نور فصلی. تنها تغییر در تاریکی بود. چیزهایی درش زادوولد می‌کردند.» (تولتز، ۱۳۹۷: ۳۰۸)

ج. محتوایی

۱- گوتیک

رمان گوتیک دربرگیرنده‌ی فضاهای رازآلود و ناشناخته‌ی دهشتناک است که به‌نوعی بن‌بست و پایان راه می‌ماند و «فضایی از وحشت و ترس را رواج می‌دهد که نشانگر حوادثی است غیرطبیعی، مخوف یا در ارتباط با مرگ و از نظر احساسی خشن و غالباً توأم با حالت‌های روانی و منحرف.» (آبرامز، ۱۳۸۶: ۱۸۶) «یکی از عناصر اصلی گوتیک هراس است. جلوه‌های هراس پیوسته در داستان‌ها و رمان‌های وحشت آشکار است... به حدی ترسناک است که توانایی‌های انسان را از کار می‌اندازد... علت آن اغلب برخورد با میرایی جسمانی و تماس با جنازه‌های سرد و دیدن مرده‌ای در حال فروپاشی است.» (نصراصفهانی و خدادادی، ۱۳۹۲: ۱۶۶) نکته دیگری که باید افزود این است که «زمان این داستان‌ها معمولاً شب یا غروب است. از آنجاکه تاریکی و سکوت یکی از مؤلفه‌های اصلی و وحشت‌انگیز گوتیک است، بیشتر اتفاقات ترسناک در تاریکی شب و در سکوت اتفاق می‌افتد.» (همان، ۱۶۷)

بوف کور سرشار از عناصر گوتیکی است و همین تصاویر در جزء از کل نیز به چشم می‌خورد. یکی از مهم‌ترین جلوه‌های گوتیک در هر دو اثر، مواجه شدن با جسد تکه‌تکه شده و مفهوم سلاخی است:

«کارد دسته استخوانی که در پستوی اطاقم داشتم آوردم... بعد سرش را جدا کردم... چکه‌های خون لخته شده‌ی سرد از گلویش بیرون آمد، بعد دست‌هایش را بریدم و همه‌ی تن او را با اعضایش مرتب در چمدان جا دادم.» (هدایت، ۱۳۲۰: ۳۰)

«صورت و دستان تک‌تکشان خونی بود. لباس‌هایشان چنان کثیف بود که فقط باید دور انداخته می‌شدند... حتی با تمام چیزهایی که پدرم یاد داده بود باز هم برای چنین چیزی آمادگی نداشتم. هیچ‌چیز مرا برای مواجهه با خانواده‌ی سلاخی شده‌ام آماده نکرده بود.» (تولتز، ۱۳۹۷: ۵۹۷)

۲- گروتسک

این واژه «از grotte ایتالیایی به معنی «غار» گرفته شده است. در زبان فرانسوی واژه Grottesque نخستین بار در حدود سال ۱۵۳۲ به کار برده شد و در زبان انگلیسی نیز به کار می‌رفت تا اینکه در حدود ۱۶۴۰ واژه گروتسک به جای آن نشست. معنای دقیق این واژه چندان ربطی به کاربرد معمولی آن ندارد. گروتسک به معنی نوعی تزیین و آرایش با نشان و نگین، مجسمه، شاخ و برگ، تخته‌سنگ و ریگ است... این اصطلاح برای نامیدن نقاشی‌هایی که آمیزه‌ای از انسان، حیوان و گیاه را تصویر می‌کردند به کار گرفته شد.» (کادن، ۱۳۸۶: ۱۸۱)

ترکیب‌های مضحک و ترسناک که غالباً با چاشنی چندش آور بودن همراه است از ویژگی‌های بنیادین گروتسک است که «با درهم آمیختن قطب‌های متضاد و نامتجانس سعی در بیان پیچیدگی هستی دارد. این پدیده که بر اصل تلاقی شدید ضدین و ناهماهنگی افسارگسیخته استوار است... در داستان گروتسکی شخصیت‌ها از نظر جسمانی و روانی نامتجانس، نفرت‌انگیز، نامعقول و قابل ترحم‌اند...» (اصلائی، ۱۳۸۵: ۲۰۷) ویژگی‌ها و اشتراکات گروتسکی و اشمئزاز یکی از مهم‌ترین عناصر دو اثر یادشده است:

«عضلات نرم و لمس او، رگ و پی و استخوان‌هایش منتظر پوسیده شدن بودند و خوراک لذیذی برای کرم‌ها و موش‌های زیر زمین تهیه شده بود.» (هدایت، ۱۳۲۰: ۲۵)

نوع توصیف از جنازه‌ی مارتین و امواج دریا در جزء از کل نیز مشتمل‌کننده و ترحم‌آور است:

«اعضای دراز و رهایش روی شان‌ها تاب می‌خوردند. امواج بالا آمده بودند و انگار داشتند لبان‌شان را می‌لیسیدند... کمی روی آب شناور ماند، شبیه هویج درسته‌ای که در قابلمه‌ی جوشان سوپ می‌اندازند بالا و پایین می‌رفت.» (تولتر، ۱۳۹۷: ۶۲۳)

نتیجه‌گیری

نخستین شباهت بوف‌کور و جزء از کل، سبک داستان آن‌هاست؛ یعنی هر دو از مؤلفه‌های داستان مدرن بهره می‌گیرند و زمان در آن‌ها سیر تقویمی خود را از دست داده و حوادث مدام پس‌وپیش می‌شوند. گذشته از سبک، شباهت‌های آثار یادشده (خاصه تصاویر آینه، نقاش بودن شخصیت‌های اصلی، خنده‌های کریه، شب، یأس و...) را می‌توان در سه دسته‌ی کلی (ادبی، فکری و محتوایی) تقسیم‌بندی و تبیین کرد. بررسی شباهت‌ها و در نظر داشتن شهرت رمان بوف‌کور این گمان را در خواننده تقویت می‌کند که استیو تولتر این اثر را خوانده یا دست‌کم با آن آشنایی داشته است؛ اما نمی‌توان در این باب اظهارنظر قطعی نمود. به‌رحال می‌توان گفت فضای یأس‌آلود و موهوم در دو اثر، وجه تشابه اصلی و سخن از مرگ یکی از اساسی‌ترین مفاهیم

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

مشترک است که در اشکال گوناگون و با بهره‌گیری از ابزارهای بیانی، بدیعی و فضاسازی‌های هنرمندانه و شاعرانه نمود پیدا کرده است.

منابع

۱. أبرامز، مایر هوارد. (۱۳۸۶). **فرهنگ‌واره اصطلاحات ادبی**. ترجمه سیامک بابایی. تهران: جنگل، جاودانه.
۲. آسمند جونقانی، علی (۱۳۸۸). **ادبیات تطبیقی**. کتاب ماه ادبیات، ش ۲۶ (پیاپی ۱۴۰)، صص ۴۳-۳۵.
۳. اسدی، علیرضا. (۱۳۹۴) «نقش تسبیح در خلق فضای بوف کور». نقد ادبی، سال ۸، ش ۳۲، صص ۲۷-۷.
۴. اصلانی، محمدرضا. (۱۳۸۵). **فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز**. تهران: قطره.
۵. تولتز، استیو. (۱۳۹۷). **جزء از کل**. تهران: چشمه، چ چهل و دوم.
۶. شمیسا، سیروس (۱۳۸۳). **داستان یک روح «شرح و متن بوف کور صادق هدایت»**. تهران: فردوس.
۷. طاوسی، سهراب (۱۳۹۲). «بوف کور؛ متن معطوف به قدرت خوانش فوکویی بوف کور در نوشته‌ی صادق هدایت». فصلنامه‌ی علمی - پژوهشی نقد ادبی، سال ۶، ش ۲۱، صص ۱۸۳-۱۶۳.
۸. غنیمی‌هلال، محمد (۱۳۷۳). **ادبیات تطبیقی**. ترجمه سید مرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی، تهران: امیرکبیر
۹. کادن، جان آنتونی. (۱۳۸۶) **فرهنگ توصیفی ادبیات و نقد**. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: شادگان.
۱۰. نصرافهانی، محمدرضا و فضل‌الله خدادادی. (۱۳۹۲). «گوتیک در ادبیات داستانی». دوفصلنامه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره ۱، ش ۱، بهار و تابستان، صص ۱۹۱-۱۶۱.
۱۱. هدایت، صادق. (۱۳۲۰). **بوف کور**. تهران: جاویدان.